

فلسفه و حکمت (۹)

هنر و زیبایی‌شناسی در شرق آسیا

محمد رضا ریخته‌گران



۱۳۹۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	سخن ناشر
۹	جلسه اول
۲۳	جلسه دوم
۳۹	جلسه سوم
۵۵	جلسه چهارم
۶۹	منابع

جلسه اول

ابتدا باید به این نکته التفات کنیم که در تمدنهای شرقی، یعنی در هند و چین و ژاپن، هنر سنتی مفهومی داشت که با مفهوم جدید هنر تفاوت دارد. در هیچ‌یک از این تمدنها ما کلمه‌ای را پیدا نمی‌کنیم که با مفهوم جدید هنر هم‌معنی باشد. به بیان دیگر، صورت جدید هنر که در عباراتی مانند دانشکده‌های هنری، فصلنامه‌های هنر، رشته پژوهش هنر، موزه هنرهای زیبا، موزه هنرهای معاصر، و... ظهور و بروز پیدا می‌کند، اساساً با آنچه در تمدنهای شرقی بوده است، تفاوت دارد.

بنابراین ترجمه هنر در این تمدنها با دشواری روبه‌رو بوده است. برای این وضعیت اگر بخواهیم مثالی بیاوریم، می‌توانیم به وضعیت تمدن خودمان اشاره کنیم. در تمدن ما نیز هنر به معنای art نبوده است. در تمدن ما هنر را به معنای «فضیلت و حُسن» می‌گرفتند در مقابل عیب؛ مثلاً در عباراتی مثل «عیب می‌جمله‌بگفتی هنرش نیز بگویی» یا «عیب یاران و دوستان هنر است». یا وقتی که خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری سخن از چهارهنران به میان می‌آورد، هرگز مرادش نقاشی، معماری، مجسمه‌سازی، یا چیزهایی از این قبیل نبوده است؛ مراد او از چهارهنران عبارت است از حکمت، شجاعت، عفت، و عدالت. یعنی هنر، خوبی است، سجایای روح است؛ و

این از خود لفظ هنر که در ریشه اوستایی خودش به معنای «نیک‌مرد» و «خوب‌مرد» آمده است، آشکار است.

همین وضع در تمدنهایی چون هند، چین، و ژاپن مشاهده می‌شود. چینها در برابر هنر، لفظ «د» (Te) را به کار می‌برند؛ همان لفظی است که در تعبیر «دائو دِ جینگ» (Tao Te Ching) آمده است. اما «د» کاملاً به معنای «آرت» (art) نیست.

در لفظ هندی هم وقتی که تعبیر «شیلپه» (śilpa) و «کلا» (kalā) را به کار می‌برند، کاملاً با مفهوم جدید هنر (art) تطبیق نمی‌کند. به طور کلی، هنر در تمدنهای شرقی معنای دیگری داشته است.

همچنین علم مستقلی که متکفل بحث در مبانی هنر و زیبایی باشد، علمی که در غرب به آن Aesthetics (زیبایی‌شناسی) می‌گویند، در تمدنهای شرقی پدید نیامده است. البته پدید نیامدن این علم، نقصان تمدنهای شرقی نیست؛ بلکه اقتضای این تمدنهاست. چرا در تمدنهای شرقی زیبایی‌شناسی به‌عنوان یک علم مستقل پدید نیامده است؟ چرا آن سنتی که در غرب، از کتاب پوئیتیکس (Poetics) ارسطو آغاز می‌شود و در دوره جدید به کتاب نقد قوه حکم کانت و درسهای زیبایی‌شناسی هگل و کتاب زیبایی‌شناسی اثر شوپنهاور و رساله‌هایی از این قبیل و بالاخره به رساله‌های هیدگر درباره هنر مؤدی می‌شود، چرا این سیر در تمدنهای شرقی پدید نیامده

است؟ چرا ما به عنوان یک تمدن شرقی، سنت زیبایی‌شناسی نداریم؟ زیبایی‌شناسان ما کیستند؟ آنان چه کسانی بوده‌اند؟

باید بینیم حکمتش چیست و چرا تمدنهای شرقی مقتضی ظهور چنین علمی نبوده‌اند. مسئله به این بازمی‌گردد که اصلاً مفهوم هنر در این تمدنها، مفهومی متفاوت بوده است.

مبانی هنر هند را ما در «درشنه» (dar śana) های هندی پیدا می‌کنیم؛ یعنی در نظامهای فکری هندویی. ما با نوشتن «درشنه» می‌خواهیم بگویم که هندها فلسفه ندارند. یعنی نمی‌توانم بگویم فلسفه هندویی، بلکه می‌گویم: درشنه‌های هندویی. اگر هندوها فلسفه ندارند و تفکر آنان از نوع فلسفه نیست، باز باید در حکمت آن اندیشید. مبانی هنر هندویی را باید از درشنه‌های هندویی سراغ گرفت؛ یعنی در نظامهای فکریشان و به خصوص از میان شش مکتب فکری: «نیایه» (Nyāya)؛ «وایشیشیکه» (Vaiśeṣika)؛ «یوگه» (Yoga)؛ «سانکهایه» (Sāṅkhya)؛ «میمانسا» (Mīmāṃsā)؛ و «ودانته» (Vedānta). این مکتبها دوتا دوتا با یکدیگر مرتبط‌اند.

هر یک از این مکتبهای ششگانه به مبحثی پرداخته‌اند. بحث اصلی در نیایه همان منطق است و در وایشیشیکه طبیعیات است. در یوگه مبحث اصلی «علم‌النفس» (روان‌شناسی) است. در سانکهایه مبحث اصلی پیدایش عالم یا جهان‌شناسی

۱. ودانته، مأخوذ از veda و anta به معنای end است. بنابراین ودانته یعنی نهایت وداها، لُب وداها، جوهر وداها.